

فصلنامهٔ لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال پنجم، دورهٔ جدید، شمارهٔ پانزدهم، بهار ۱۳۹۳، ص ۷۹-۱۰۰

طنز در آثار محمد الماغوط*

حسن گودرزی لمراسکی

استادیار دانشگاه مازندران

حسین مرتضایی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

چکیده

طنز، انتقاد غیرمستقیم از پلیدی‌ها و کجروی‌های جامعه با بیانی خنده‌آور است به هدف اصلاح کاستی‌ها و معایب؛ زیرا مردمی که نمی‌توانند صریحاً انتقاد کنند از راه سخنان دوپهلوی، غیرصریح، خنده‌آور و گاهی تلخ و گزنده، انتقادهای خود را بیان می‌کنند. یکی از حوزه‌هایی که در آن به کمک طنز می‌توان به واقعیات موجود پرداخت، ادبیات است؛ چراکه ادیب با زبان و قلم خود می‌تواند پرده از حقایق بردارد و ادبا و شاعران متعهد و مسؤول در کشورهای مختلف به این طریق اهداف خود را بیان می‌نمایند. یکی از ادیبانی که با زبان طنز، از واقعیت دردناک جامعهٔ خویش و دنیای عرب پرده برداشته و خوانندگان را به اندیشه وا می‌دارد، محمد ماغوط شاعر و نویسندهٔ سوری است؛ چراکه وی در اوضاع خفقان بار سیاسی و اجتماعی پا به عرصهٔ وجود نهاده و با زبان طنز آلود خود، مسائل و مشکلات دنیای عرب به خصوص فلسطین را بازگو می‌کند. این مقاله با روش تحلیل محتوا به دنبال پاسخگویی به این سؤال است: طنز چگونه در آثار ماغوط جلوه گر می‌شود؟ و به تحلیل درون مایه‌های طنز او با سه محور فقر و فاصلهٔ طبقاتی، آزادی و مبارزه با استبداد، اشغال سرزمینهای عربی و بیان دیدگاههای او در این موارد پرداخته است تا درکی درست از شگرد طنزپردازی این ادیب بزرگ سوری را پیش چشم خواننده قرار دهد و به این نکته اساسی اشاره کند که طنز ماغوط کاملاً روشنگرایانه و اصلاحگرانه است و در مسیر بهبود اوضاع جامعه گام بر می‌دارد.

کلمات کلیدی: طنز، تهکم، اجتماع، محمد ماغوط.

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۷/۲۳ تاریخ پذیرش نهائی: ۱۳۹۲/۰۹/۲۴

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: h.goodarzi@umz.ac.ir

۱. مقدمه

۱.۱ تعریف مسأله

طنز، واژه‌ای عربی است که در لغت به معنای استهزا و طعنه زدن است و در اصطلاح ادبی به آن دسته از آثاری اطلاق می‌شود که با مایه طنز، تهکم و طعنه، به استهزاء، نشان دادن عیبها، زشتی‌ها، نادرستی‌ها، مفاسد فرد و جامعه می‌پردازد. (داد، ۱۳۷۸ش: ۲۰۸) درست است که با شنیدن واژه طنز، خنده بر لبان انسان نقش می‌بندد؛ اما باید در نظر داشت که «طنز بیانی هنرمندانه برای تحمل آلام زندگی و کاستن از رنجها و غمهاست و خنده و تبسم همزاد آن، آغازی است برای تفکر و تنبه، در مقام تشبیه می‌توان گفت که قلم طنزنویس، کارد جراحی است نه چاقوی آدم‌کشی، با همه تیزی و برندگی‌اش، جانکاه، مودبی و کشنده نیست بلکه آرام‌بخش و سلامت آور است. زخمهای نهانی را می‌شکافد و چرک و ریم و پلیدیها را بیرون می‌ریزد. عفونت را می‌زداید و بیمار را بهبود می‌بخشد.» (آرین‌پور، ۱۳۷۲ش: ۳۶) در طنز، خنده فقط چاشنی بیان است و در ورای هر خنده رقیق، گریه عمیق بر ناروایی‌ها پنهان است. طنز در عین خندانیدن، انسان را متوجه معایب خود و جامعه می‌کند و به تأمل و تفکر وا می‌دارد. (حلبی، ۱۳۶۴ش: ۳۴) پس لزوماً طنز و خنده ملازم یکدیگر نیستند، گاه یک طنز می‌تواند شخصی را بگریاند.

طنز قالبی ویژه ندارد و در هر قالبی، اعم از نظم و نثر، افسانه و داستان، از یک جمله کوتاه یا تک بیتی گرفته تا یک داستان یا شعر بلند می‌تواند بیان شود. (رک: سیدعلوی، ۱۳۸۱) و موضوع آن انتقاد از ناهنجاریهای جامعه است، نه درگیریهای شخصی و تنگ نظریها. (بهزادی اندوهجردی، ۱۳۷۸ش: ۲۳) طنزپرداز برای انتقال و ابلاغ پیام خود در نوشته‌ها و گفته‌هایش مؤثرترین راه را برمی‌گزیند. او با بهره‌گیری از شکل و قالب کوتاه و لحن کلام موجز خود، احساس، اندیشه و تخیل مخاطبانش را سمت و سو می‌بخشد، به دور از اوهام سازی و خیال‌پردازی محض، ارزشهای فرهنگی و اخلاقی دوره تاریخی زندگی خود و احساسات و اعتقادات مردم جامعه‌اش را محور قرار می‌دهد، اگر هم در این کار به توصیفی دست می‌زند، تنها برای انتقاد و نمایش طنز است. (موحد، ۱۳۸۲ش: ۷)

طنز، همیشه به تفاوت میان وضعیت، چنانکه هست و چنانکه باید باشد، آگاه است، طنز اصلاحگر است و می‌خواهد وضع موجود را که سخره آمیز و نادرست است، به وضع مطلوب

دگرگون کند. (پوینده، ۱۳۸۱ش: ۱۵) اگرچه اصطلاحاتی مانند هزل، فکاهه و طنز اغلب مترادف تلقی می‌شوند، باید در نظر داشت که در هزل و فکاهه، هدف اصلی شوخی و خنده‌سازی است و اگر انتقادی هم باشد در درجهٔ دوم اهمیت است، اما در طنز هدف اصلی انتقاد و اصلاح جامعه و افراد آن، و شوخی تنها یک ابزار و وسیله است.

طنز و طنزپردازی در طول تاریخ ادبیات ملل، همواره در کنار انواع دیگری مانند هزل، هجو و فکاهه وجود داشته است و شاعران و نویسندگان بسیاری از آن برای بیان مقاصد خود استفاده کرده‌اند و با بینش و نگرش خاص خود به ریشه‌یابی معضلات سیاسی و اجتماعی پرداخته‌اند و آنها را با زبان طنز در آثار خود به تصویر آورده‌اند و زبان را وسیلهٔ عینیت بخشیدن به اندیشه و تراوشهای فکری خود قرار دادند.

محمد ماغوط از طنزآوران ممتاز و نامی جهان عرب به شمار می‌رود، وی در اوضاع خفقان بار سیاسی و اجتماعی پا به عرصهٔ وجود می‌نهد و با زبان طنز به تصویرگری نیات خویش - که نشأت گرفته از این بافت نابسامان است - همت گماشته و تلاش می‌کند تا پرده از واقعیت دردناک دنیای عرب برداشته و خوانندگان خود را به اندیشه وا دارد، تا شاید گامی به سوی زندگی آزاد و متعالی بردارند. وی توانسته است با هنرمندی و ظرافتی مثال‌زدنی در این عرصه وارد شود و اوضاع نابسامان جهان عرب را با دیدگاهی انتقادی به سخره بگیرد. وی بارها مورد غضب حکومت‌های عربی قرار گرفت، این حکومت‌ها هیچگاه او را دوست نداشتند، البته او نیز هرگز به خواسته و خوشایند آنها توجه نمی‌کرد و پیرو خود بود. او همیشه می‌گفت: «من از دلم دیکته می‌گیرم.» (بیدج، ۱۳۸۹ش: ۱۷) اما دربارهٔ طنز به‌کار رفته در آثار ماغوط می‌توان به قول خلیل صویلج در کتاب «نسرالدموع» استناد کرد که آن را «کم‌دی سیاه» نامید. (صویلج، ۲۰۰۲م: ۶۷) محمد ماغوط با سبک‌های ادبی مختلف و با زبانی ساده ولی گزنده و با تصویرگری‌های ماهرانه‌اش و بدون اندک واهمه‌ای سعی در بیان خواسته‌های خود دارد، چنانکه با انتخاب کلمات و واژه‌های مبهم و دور از ذهن در پی آراستن لفظ نیست. زبان طنز او گزنده است و لحنی خشن دارد گویی تمام کلمات و عبارات او مجهز به سلاح و سرنیزه است. در ریشه‌یابی چگونگی ایجاد گرایش طنز در آثار ماغوط خود او عقیده دارد که «این امر در وجود او موروثی است و او از مادرش آن را به ارث برده است. به قول خود ماغوط کودکی، محیطی که در آن بزرگ شد و زندگی کرد، خیابانها و پیاده‌روهایی که تمام عمر آن را ترک نکرد در

ایجاد این ویژگی شوخ‌طبعی گزنده در آثارش مؤثر بوده اند.» (همان: ۶۷) طنز ماغوط نباید با شوخی اشتباه شود، قصد او خنداندن نیست، دست انداختن مدعیان دروغین و درگیری با ظلم و ستم و نادانی‌هاست. از این رو، لحن این شوخی‌ها تلخ است نه شیرین. ماغوط طنز را اوج و قله درد و رنج می‌داند و از آن با تعبیر «ذروة الألم» یاد می‌کند.

طنز سیاه ماغوط، از زندگی و بینش او مایه می‌گیرد. اولین مشخصه مهم زندگی اش رنج او بود از فقر، از بی عدالتی، از سفاهت که در زندگی شخصی از آنها بسیار آسیب دید و این تجربه دردناک فردی با مصایب جمعی کشورش، همسو و منطبق بود، از این رو شعرش در عین حال که زندگی نامه اوست، شهادت نامه عصرش هم است. طنز سیاه او، سلطه اقتدارگرایان را به ریشخند می‌گیرد.

در طنز ماغوط همگام با تهور، ستیزه جویی دلپذیر را مشاهده می‌کنیم که در آن خشم جای خود را به نیشخندی جانسوز می‌دهد و تنفر نگاههای مخفیانه خویش را به اطراف می‌اندازد و همه را تحت الشعاع قرار می‌دهد و دل‌های حقیقت جو و آزادی خواه را برمی‌انگیزد. به همین دلیل، می‌توان طنز ماغوط را فریاد نبرد انسان برای آزادی نامید.

با این اوصاف، این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی تلاش می‌کند با توجه به پرسش اساسی تحقیق که عبارت است از «طنز چگونه در آثار ماغوط جلوه گر می‌شود؟» به اثبات یا رد این فرضیه بپردازد که طنز با مفاهیمی چون فقر، آزادی و مبارزه با استبداد و اشغال سرزمینهای عربی به هدف ارائه عینی مسائل و مشکلات موجود در کشورهای عربی در قالب طنز، جلوه گر می‌شود.

۱.۲ پیشینه پژوهش

درباره ماغوط، پژوهشهایی متعدد صورت گرفته است که عبارتند از: مقاله «زمینه اجتماعی اشعار شاملو و ماغوط» تألیف فاطمه قادری و مهری زینی و «جلوه مقاومت در آثار ماغوط» تألیف فاطمه قادری، مقاله ای با عنوان «محمد الماغوط و مسرحیه العصفور الأحذب دراسة و تحلیل» تألیف سرور مهر پویا و چند پایان نامه از جمله «بررسی قصیده النثر» نوشته نعمان پرویزی و «پژوهشی در شعر و داستان ماغوط» تألیف عزیز الرحمان احمدی، همچنین «بررسی و تحلیل آثار ماغوط» تألیف اعظم السادات اخلاقی. اما با وجود این پژوهشها هنوز

مایه‌های طنز و شگردهای پردازش زبان طنزآمیز او بررسی و تحلیل نشده است و این جستار می‌کوشد به از این منظر به پژوهش در آثار او بپردازد.

۲. درباره محمد الماغوط

در سال ۱۹۳۴م. در شهر سلمیه سوریه به دنیا آمد. تحصیلاتش را در مقطع متوسطه رها کرد و از همان زمان به شعر و نوشتن روی آورد، بسیار جوان بود که به جرم اعتراض‌های سیاسی به زندان افتاد و در زندان با آدونیس آشنا شد. پس از آزادی از زندان، در جستجوی فضایی آزادتر و وسیعتر به لبنان رفت و در کنار آدونیس و دیگر شاعران مطرح آن روزگار در مجله «شعر» مشغول به کار شد. (بیدج، ۱۳۸۹ش: ۱۷۱) او پس از سالها فعالیت مطبوعاتی در لبنان، به دمشق بازگشت و تا پایان عمر در کشورش باقی ماند و در سال ۲۰۰۶م. در این شهر درگذشت. (همان، ۱۷۲) وی در هفته‌های پایانی عمر خویش در سال ۲۰۰۵م. به دعوت مؤسسه «العویس» به دبی رفت تا جایزه «السلطان العویس» را - که جایزه ادبی است - دریافت کند. این آخرین سفر و آخرین مراسم تکریم او در زمان حیاتش بود. از دیگر جوایزی که در طول عمر خود دریافت کرد، می‌توان به جایزه «سعید عقل» و جایزه «النهار» برای شعر منتشر و جایزه «الاحتضار» اشاره کرد. (ر.ک: عبود، ۲۰۰۶)

مهمترین آثار او عبارتند از:

الف) فیلم‌های سینمایی: ۱. الحدود ۲. التقرير؛

ب) نمایشنامه‌ها: ۱. المهرج (اولین نمایشنامه‌ای است که در سی و چهار سالگی نوشت).
۲. الغربه ۳. ضیعة التشرین ۴. کاسک یا وطن ۵. قیام، جلوس، سکوت (آخرین کار نمایشنامه‌ای اوست). ۶. العصفور الاحدب ۷. خارج السرب؛

ج) آثار تلویزیونی: ۱. وادی المسک ۲. حکایا اللیل ۳. وین الغلط؛

د) آثار شعری: ۱. حزن فی ضوء القمر (۱۹۵۹ م) ۲. غرفة بملايين جدران (۱۹۶۰ م) ۳. الفرخ لیس مهنتی (۱۹۷۰ م)؛ ه) آثار منشور: ۱. الأرجوحة ۲. سأخون وطنی ۳. سیاف الزهور ۴. شرق عدن غرب الله ۵. البدوی الأحمر.

۳. درون مایه‌های طنز ماغوط

ماغوط، شاعر و نویسنده معروف سوری با نگاه تیزبین خود، با جستجو در اوضاع سیاسی و اجتماعی جوامع عربی مسائل مورد نظر خویش را با زبانی طنزآلود بیان می‌کند. مهمترین این درون مایه‌های اجتماعی - سیاسی که با زبان طعنه و طنز بیان شده است عبارتند از:

۳.۱ فقر و فاصله طبقاتی

بررسی معضلات جامعه یکی از اهداف مهم در آثار ماغوط است که فقر، محرومیت و فاصله طبقاتی یکی از مهمترین مظاهر آن است. ماغوط، طعم تلخ فقر و محرومیت را از دوران کودکی چشیده و با تمام وجود آن را درک کرده است، خود او در توصیف آن چنین می‌گوید: «پدرم مردی ساده و فقیر بود تا آنجا که به جهت فقر و تنگدستی در طلب کمک و مساعدت از سوی اولیای مدرسه، به آنها نامه‌ای نوشت؛ اما آنها نامه را به تابلوی اعلانات مدرسه زدند و این امر باعث تمسخر او شد تا آنجا که از مدرسه گریختم.» (ر.ک: ماغوط، ۲۰۰۶):

(algazeere.net)

او در توصیفی زیبا از تهیدستان می‌گوید: «وَحَدَمُ الْفُقَرَاءِ يَسْتَقِظُونَ مَكْرَبِينَ قَبْلَ الْجُمُعِ حَتَّى لَا يَسْبِقَهُمْ إِلَى الْعَذَابِ أَحَدٌ». (ماغوط، سیاف الزهور، ۲۰۰۶م: ۲۳۴) یعنی: «یکی از آن دسته فقرا هستند، که صبحهای زود قبل از همه برمی‌خیزند، تا کسی در رفتن به سوی عذاب از آنها سبقت نگیرد»

در یکی از قصایدش به نام «مصافحة في أيار» در ساختاری دیالگ‌گونه به کنایه، از میزان رفاه اجتماعی و سلامت روانی جامعه و محیط زندگی خود انتقاد می‌کند:

هَلْ وَجَدْتَ عَمَلًا؟ لَا هَلْ كَتَبْتَ شَيْئًا؟ لَا
هَلْ أَحْبَبْتَ أَحَدًا لَا لَا... وَ لَكِنِّي أَشْعُرُ بِزَهْوِ الْجِلَادِ.

(ماغوط، ۱۹۷۳م: ۱۳۵)

«آیا کاری یافتی؟ نه/ آیا چیزی نوشتی؟ نه/ آیا کسی را دوست داری؟ نه/ نه... ولی غرور و شکوه جلاد را حس می‌کنم.»

درد بینوایی و فقر درد جانکاهی است که هر انسان با وجدانی را به هیجان وا می‌دارد. دیدن نمودهای فقر و بیچارگی در اجتماع بیش از هر کس وجدان انسانهای صاحب‌دل، اهل معرفت و متعهد را برمی‌انگیزد و آنگاه که فاصله شدید بین بینوایان و ثروتمندان و بی‌تفاوتی توانگران و بی‌توجهی به حقوق مستمندان و رنج آنها را می‌بینند، فریاد آنها به اوج می‌رسد. ماغوط به عنوان شاعری مردمی، ضمن درک درستی از درد و رنج مردم، در آثار خود وصف مشکلات و رنجهای اجتماع را با طنز درآمیخته است. زبان گزنده، صریح و لحن بی‌پروایش در طنزهای سیاسی و اجتماعی، شهره همگان است. مسلماً در کشوری که بیکاری فریاد می‌کند، نوشتن و سخن گفتن ممنوع است، کسی را برای دوست داشتن و عشق ورزیدن پیدا نمی‌کنی،

سایهٔ فقر و بیکاری بر تمام جامعه سایه افکنده و جو ترسناک پلیسی بر آن حکم فرماست؛ بنابراین زبان طنز و کنایه، بهترین سلاح شاعر برای بیان معضلات اجتماعی است که در اشعار فوق نمایان است.

ماغوط زمانی که در مذمت اوضاع نابهنجار، فقر و بی‌نوایی چیره بر جهان عرب، زبان به سخن می‌گشاید، با طنزی تلخ چنین می‌گوید: «قولوا لهذا التَّابُوتِ الممددِ حَتَّى شَواطِئِ الأَطلسِ / إِنِّي لأَمَلُكَ ثَمَّنِ المندیلِ لِأرثیه / من ساحاتِ الرِّجَمِ في مکه إلى قاعاتِ الرِّقَصِ في غرناطه». (همان: ۲۷۳)

«به این تابوت بلند تا کرانه‌های اطلس، بگویند: من بهای دستاری را ندارم که برایش مرثیه بگویم / از میدانهای سنگسار در مکه تا سالنهای رقص در غرناطه»

تابوت بلند کنایه از جهان عرب است که تا کرانه‌های اطلس امتداد دارد. در میان عربها، رسم است کسی که دستمال بر چشم می‌گذارد؛ یعنی اینکه به یاد مرده و در متقبت او مرثیه می‌گوید و شاعر از شدت فقر و بی‌نوایی، حتی بهای خریدن آن دستمال را ندارد. این امر بیان‌کنندهٔ اوضاع اقتصادی سخت مردمان در کشورهای عربی است که در نتیجه سوءتدبیر و بی‌لیاقتی رهبران و مسئولان به آن دامن زده شده است. شاعر، طنز و تهاکم خود را متوجه سیاستها و عملکرد نادرست دولتها می‌کند که موجبات تبعیض و فاصلهٔ طبقاتی را فراهم آورده‌اند. در واقع، در مقابل خود و امثال خود که از محرومان و فقرا هستند، یک طبقه بیشتر نمی‌بیند، آن هم طبقهٔ مرفه و زورگو است که بر جان و مال مردم امی و بی‌گناه مسلط هستند:

هم یُسافرونَ و نَحْنُ ننتظرُ/ هُم یملکونَ المشانقَ و نَحْنُ نملکُ الأعناقَ/ هم یملکونَ اللالیءَ و نَحْنُ نملکُ النمشَ و التوابیلَ/ هم یملکونَ اللیلَ و الفجرَ و العصرَ و النهارَ و نَحْنُ نملکُ الجلدَ و العظامَ/ نزرعُ فی الحجرِ و یأکلونَ فی الظِّلِّ. (همان: ۲۶۱-۲۶۲)

«آنها مسافرت می‌کنند و ما منتظر می‌مانیم / آنان دارها دارند و ما صاحب گردن هاییم / آنان صاحب مروارید و جواهرند، ما سخنان بیهوده و دشمنی/آنان شب، سپیده، شامگاه و روز را دارند و ما صاحب پوست و استخوانیم/ ما در گرما می‌کاریم و آنان در سایه می‌خورند.»

ابیات فوق، در ظاهر خطاب به دشمن سروده شده است؛ اما با کمی دقت در می‌یابیم که مراد شاعر، تعریضی است به ثروتمندان جامعه که همچون دشمنان و بیگانگان در جنگ دائمی با فقرا و مستمندان هستند. طنز ماغوط، از اندیشهٔ اجتماعی او نشأت می‌گیرد و برخاسته از وضع حاکم پیرامون اوست، به عبارتی او همه جای وطن خود را نمودار جهان عرب و تمام کره زمین

می‌یابد. در کنار تهیدستان رنج می‌برد با یتیمان اشک می‌ریزد و با سلاح شعر و زبان طنز، معضلات و مشکلات آنان را به قصد اصلاح و بهبود، بیان می‌کند.

۲,۳ آزادی و مبارزه با استبداد

از جمله مفاهیم والا در اشعار ماغوط، مقوله آزادی است. در حقیقت آزادی، گمشده حقیقی اوست که تا واپسین لحظات زندگی به دفاع از آن پرداخت؛ اما هیچگاه به آن دست نیافت. او به عنوان انسانی آزادی خواه و منتقد اجتماعی، پیوسته آزادی را در آثار خود جستجو می‌کرد و اینگونه با طنزی ظریف فقدان آن را فریاد می‌زند:

أنا أهرُغُ لالتقاء كالكلب / مادام كلمة الحرية في لغتي / على هيئة كرسى صغير للأعدام. (همان: ۲۷۲-

(۲۷۳)

«من برای گرفتنش همچون سگ می‌دوم/ تا زمانی که واژه‌ی آزادی در زبان من/ همچون صندلی کوچکی است برای اعدام.»

در جایی دیگر می‌گوید: «لو كانت الحرية ثلجاً لمت طول حياتي بلا مأوى» (همان: ۲۹۴) یعنی:

«اگر آزادی برف بود، همه عمر بی‌سرنپناه می‌خفتم.»

ابیات فوق نمودار جامعه‌ای استبدادزده است، پر از اختناق و به دور از هرگونه آزادی فردی و اجتماعی. شاعر انسان را آزاد می‌خواهد، هدف وی بیدار کردن انسان دردمند است تا آزادی سلب شده خود را پس بگیرد. ولی این معنا را هرچه جستجو می‌کند، کمتر می‌یابد که در شعر «یتیم» بدان اشاره می‌کند:

حلمت ذات ليلة بالربيع / وعندما استيقظت / كانت الزهور تغطي و سادتي / و حلمت مرة بالبحر / و في الصباح / كان فراشي مليئاً بالأصداف و زعانف السمك / و لكن عندما حلمت بالحرية / كانت الحرات تطوق عُنقي كهالة الصباح. (همان: ۲۸۲-۲۸۳)

«شبی بهار را به خواب دیدم هنگام بیداری گلها بالشم را پوشاندند/ یک بار دریا به خوابم آمد و در بامداد بستم از صدف و گوش ماهی سرشار بود/ اما وقتی آزادی را به خواب دیدم، سرنیزه‌ها چون هاله صبح گردنم را در میان داشتند.» در این ابیات شاعر، هنرمندانه از نبود آزادی در جامعه استبدادزده شکوه می‌کند و با زبانی طنز گونه، این واقعیت را متذکر می‌شود که آزادی را در عالم خواب هم نباید تصور کرد؛ چرا که سایه شوم استبداد، افراد را در خواب هم رصد می‌کند. او از طنز به عنوان ابزاری کارآمد در مبارزه علیه قدرتهای استبدادی بهره می‌گیرد؛ زیرا طنز، نیرو و قدرتی است که به هیچ وجه نمی‌توان آن را نادیده گرفت. شاعران و نویسندگان که خود

نمایندگان پیشرو فکری مردم اجتماع هستند. ظلم و ستم و مبارزه با آن را در جای جای اشعار خود می‌گنجانند و از رهگذر آن، توده‌ها را به استبدادستیزی دعوت می‌کنند. ماغوط نیز در فضای تاریک و استبدادزده به عنوان یک منتقد به رسالتش عمل کرده و مردم را متوجه درد و رنج‌های موجود در فضای جامعه کرده است. وی درد و رنج و فقدان آزادی و هراس را این گونه توصیف می‌نماید:

من أورثني هذا الملع / هذا الدم المذکور كالفهد الجلي / ما إن أرى ورقةً رسميةً على عتبةٍ / أو قبةً من فرجةٍ
بابٍ / حتى تصطك عظامي و دموعي ببعضها / و يفرُّ دمي مذعوراً في كلِّ اتجاهٍ / كأنَّ مفرزةً أبديةً من شرطة
السلالات / تُطاردهُ من شريانٍ إلى شريانٍ. (همان: ۲۸۵-۲۸۴)

«چه کسی این هراس را میراث من قرار داده است/ این خون ترسان چونان پلنگ کوهی/ هرگاه بر گه‌ای رسمی بر آستانه‌ای/ یا کلاهی نظامی را از شکاف دری می‌بینیم/ استخوانها و اشکهایم با هم اصطکاک پیدا می‌کنند/ و خون هراسان به هر سو می‌گریزد/ گویی یک گشتی جاوید، از پلیسهای نسل اندر نسل/ از شریانی به شریانی تعقیب می‌کنند.»

شاعر، از توصیفها به همراه مبالغه‌ای که چاشنی آن کرده، برای تأکید و تقویت بیشتر طنز کمک گرفته است. او حکومت‌های پلیسی حاکم بر سرنوشت ملت‌های عرب، را اینگونه توصیف می‌کند که کوچکترین رفتار مردم را از چشم خود دور نمی‌دارند تا جایی که در خون آدمها هم چون خودروهایی امنیتی در حال گشت زدن هستند، آنها ملت‌ها را در هراس نگه می‌دارند. او در این شعر با طنزی تلخ و سیاه، حالت بیم و هراسی را که زاییدهٔ حکام خودکامه است، توصیف می‌کند که با خواندن آن، انسان در مقابل جریانی قرار می‌گیرد که یکباره تمام هستی و وجود او را به لرزه می‌اندازد. در واقع، این احساس هراس و ناامنی، چیزی است که ماغوط موفق به ایجاد آن در آثارش شده است؛ احساسی که از زندگی و تجربیات تلخ آغاز جوانی و زندان، حاصل شده است. او خود در مصاحبه‌اش چنین اذعان می‌دارد: «به جای آسمان، کفش می‌دیدم، کفشهای عبدالحمید السراج، رئیس بخش بازجویی، بله آینده‌ام را بر کفشهای زندانبان می‌دیدم. شاید از مهمترین و بزرگترین حقوقی که عبدالحمید السراج بر گردن من دارد این است که او بود که به من آموخت چگونه بگویم «آه» و طعم عذاب و درد را بچشم. زندان و تازیانه، اولین آموزگاران من بودند و جامعه و محیط اجتماعی آموزگاران بعدی. اینها به من آموختند تا ابد و همیشه انسانی دردمند و رنج‌کشیده بمانم.» (صویلح، ۲۰۰۲م: ۳۸-۳۹)

بیشترین دغدغه ماغوط آزادی است. او همواره به تغییر اوضاع جهان عرب می‌اندیشید و در توصیف اوضاع خفقان آور کشورهای عربی - که از ظلم و بیداد حاکمان عرب حکایت می‌کند - در قطعه‌ای از شعر (الوشم) با طنزی تلخ چنین می‌گوید:

آه یا حبیبی / عبثاً أسترّدُ شجاعتی و بأسی / المأساة لیست هنا / فی السُّوطِ أو المکتبِ أو صفاراتِ الإنذارِ /
 إنها هناک / فی المهدي... فی الرَّحِمِ / فأنا قطعاً ما کنْتُ مربوطاً إلى رحمی بجبلِ صرةٍ / بل بجبلِ مشنقةٍ.
 (ماغوط، ۱۹۷۳م: ۲۸۴) «آه ای یار / بیهوده می‌خواهم دلیری و شجاعتم را بازیابم / زیرا تراژدی در
 تازیانه‌ها یا دفتر و آژیر نیست / بل آنجاست / در گهواره ... در رحم / زیرا قطعاً من با بند ناف به رحم
 بسته نبودم / بلکه بندم طناب دار بود.» این ابیات تعریضی است به سرنوشت محتوم انسان در
 سرزمینهای عربی که از بدو خلقت، سایه شوم استبداد بر سر او سنگینی می‌کند. ماغوط جز
 نوشتن و سرودن، حرفه‌ای دیگر نمی‌داند، البته معتقد است که این بزرگترین جرم او محسوب
 می‌شود. این مطلب نه تنها در مورد او، بلکه در مورد همه نویسندگان و شعرای آزاده و متعهد
 در سرزمینهای عربی صادق است. بنابراین به طعنه و تمسخر این فضای حاکم در سرزمینهای
 عربی می‌پردازد:

کنْتُ أعرفُ أطلال الزمّنْ أو قصر، سأعودُ إلى الكتابة كما یعودُ القاتلُ إلى مکان الجریمه، لقد راجعتُ کلَّ
 مکاتبِ الاستخدامِ فی العالم فأبلغونی بأنّ یدی لا تصلحانِ إلا للقیود. (ماغوط، سیاف الزهور، ۲۰۰۶م: ۲۵)
 «در طول سالهای طولانی، می‌دانستم بالاخره روزی همچون قاتلی که به مکان جنایت باز می‌گردد،
 به نوشتن، بازخواهم گشت، من به همه دفترهای کاریابی دنیا سر زدم و در نهایت به من اعلام کردند که
 دستهای من جز برای زنجیر برای چیز دیگری خوب نیست.»

در واقع این گونه طعنه به فضای بسته و پراسانسور ادبی و هنری در عصر آزادی و
 دموکراسی، چیزی است که همیشه ماغوط را پای میز محاکمه قرار داده است، با تمام این
 محدودیتها، پیوسته حرفهای خود را به گوش جهانیان رسانیده و بار دیگر با زبان طنز، در
 ملموس کردن فضای هراس‌انگیز می‌گوید:

تَقیني هذا الخوف / أدخلُ إلى المرحاضِ و أوراقي الثبوتیة یدی / أخرجُ منَ المقهى و أنا اتلقتُ بمنةً و یسرةً /
 حتّى البرعم الصغیر / یتلقتُ بمنةً و یسرةً قبل أن یتفتّح. (ماغوط، ۱۹۷۳م: ۲۹۳)
 «این هراس را از من بزدا / به مستراح که می‌روم کارت شناسایی باید به همراه داشته باشم / از
 قهوه‌خانه که بیرون می‌زنم، دور و برم را می‌پایم / حتی غنچه‌ی کوچک پیش از آن که شکفته شود، چپ
 و راست خود را می‌پاید.»

می‌توان گفت که ستون فقرات مضامین شاعر، اعتراض بر اختناق حاکم بر ممالک عربی و افشاگری مصرانه آن، به شیوهٔ طنزآمیز است. عیار اختناق در فضایی که شاعر در آن تنفس کرده، به حدی بالاست که خصوصی‌ترین اعمال شخصی افراد را زیر سلطهٔ خویش می‌گیرد، در واقع این قصیده تصویری باریک بینانه از هراس و درد کشورهای مظلوم و ستم‌دیده است که به شکنجه‌گاه و کشتارگاه مردم مظلوم و زندان ادبا، شعرا و نویسندگان آزاده تبدیل شده است.

۳،۴ اشغال سرزمینهای عربی

ماغوط به مسأله فلسطین و سرزمینهای اشغالی نگاهی ویژه دارد، فلسطین برای او هم آرمان است و هم سوژه، هم راهی برای طغیان و هم دستاویزی برای هجو، انتقاد و تمسخر اشغالگران. اشعار و نوشته‌های طنزآمیز او در این بخش، طیف وسیعی از گروهها، از قبیل رهبران عرب، امت عربی، احزاب، گروهها و جنبشهای سیاسی را دربر می‌گیرد. او از دوران کودکی و نوجوانی اشغال فلسطین را نظاره‌گر بوده است، بنابراین مبارزه و فداکاری در راه وطن بخشی از وجود او شده و دفاع از آن را اولویت نخست خود قرار می‌دهد.

۴،۳،۱ رهبران عرب

ماغوط نویسنده و شاعری است که بیش از هر چیز، دیدگاه سیاسی خود را با خشم از واقعیت درآمیخته و حاکمان و رهبران عرب را به جرم واقعیت تلخ کشورهای عربی، از جمله اشغال فلسطین، سکوت و سازشکاری آنان را مؤاخذه می‌کند و به تیغ تیز هجو، سخره و تهمک خود می‌سپارد. او در مقاله «الخروج» چنین می‌گوید:

«ماذا نفعُ عندَ هؤلاءِ العربِ منَ المحيطِ إلى الخلیجِ؟ لقد أعطونا الساعاتِ و أخذوا الزمنَ. أعطونا الأحذيةَ و أخذوا الطرقاتِ. أعطونا البرلماناتِ و أخذوا الحریةَ. أعطونا العطرَ و الخواتمَ و أخذوا الحبَّ. أعطونا الأراجیحَ و أخذوا الأعیادَ، أعطونا الحلیبَ المحقَّقَ و أخذوا الطفولةَ. أعطونا السِّمادَ الكیمیائیَّ و أخذوا الربیعَ. أعطونا الجوامعَ و الكنائسَ و أخذوا الإیمانَ. أعطونا الحراسَ و الأقفالَ و أخذوا الأمانَ. أعطونا الثَّوارَ و أخذوا الثورةَ.» (ماغوط، سأخون وطنی، ۲۰۰۶م: ۲۳۴-۲۳۵)

«این اعراب از اقیانوس تا خلیج چه می‌کنند؟ ساعت به ما داده‌اند و زمان را از ما گرفته‌اند. کفش به ما داده‌اند و راه را از ما گرفته‌اند. مجلس به ما داده‌اند و آزادی را از ما گرفته‌اند و انگشتی به ما داده‌اند و عشق را از ما گرفته‌اند. سرودها را به ما داده‌اند و عید را از ما گرفته‌اند. شیر خشک به ما داده‌اند و کودکی را از ما گرفته‌اند. به ما کود شیمیایی داده‌اند و بهار را از ما گرفته‌اند. مساجد و کلیسا به ما

داده‌اند و ایمان را از ما گرفته‌اند. نگهبان و غل و زنجیر به ما داده‌اند و امنیت را از ما گرفته‌اند انقلابیگران را به ما داده‌اند و انقلاب را از ما گرفته‌اند.»

تصویری که ماغوط در این مقاله برای خواننده ترسیم می‌کند، حاکی از رنج انسان عربی از دست رهبران نالایق و فاسد است؛ آنانی که به بهانه اعطای حقوق به انسانها، مسبب اصلی همه مصایب و بلاها هستند، کسانی که باعث تداوم اشغالگری شده و هیچ اقدامی عملی برای نجات فلسطین و اراضی اشغالی نمی‌کنند.

ماغوط در مقالات طنزآمیز خود شیوه‌ای سنجیده و هوشمندانه دارد و زبانی ساده و شیرین. شعار نمی‌دهد و در این راه، در عین حال که می‌کوشد از اصول خود تخطی نکند، بر آن است که از عادات ذهنی غفلت زدگان غبار زدایی کند و چشم آنان را به حقایق تلخ جهان عرب آشنا کند. هدف ماغوط از طنزپردازی‌هایش چیزی به جز اصلاح جامعه و هموار ساختن راه ترقی و تعالی نیست. او با بهره‌گیری از شکل و غالب کوتاه و لحن کلام موجز خود، احساس، اندیشه و تخیل مخاطبانش را سمت و سو بخشیده و به دور از خیال پردازی محض، با طنزی تلخ و گزنده به انتقاد از اوضاع نابسامان جامعه‌ی خود می‌پردازد. او در مقاله «الصلاة بیدِ واحدة» به بهترین شکل تناقض موجود بین حرف و عمل رهبران عرب را اینگونه بیان می‌کند:

نَحْنُ الْآنَ نَسْتَعِيدُ لِحُضُورِ أَحَدِ الْمُؤْتَمَرَاتِ الثَّوْرِيَةِ الْخَطِيرَةِ الْمُنْعَقِدَةِ فِي إِحْدَى دُولِ الْمُنَطَقَةِ، لِدِرَاسَةِ أَمِّهِ مَا تُعَانِيهِ شَعُوبُهَا وَ مَا تَحْلُمُ بِهِ مِنْذُ أَجْيَالٍ.. . بَعْدَ كَلِمَةٍ تَرْحِيبِيَّةٍ قَصِيرَةٍ يُطَلَّبُ إِخْلَاءُ الْقَاعَةِ إِلَّا مِنْ رُؤَسَاءِ الْوَفُودِ فَقَطْ لِأَنَّ الْجُلُوسَاتِ سَتَكُونُ سَرِيَّةً وَ عَلَى غَيَابَةِ كَبِيرَةٍ مِنَ الْأَهْمِيَّةِ. أَغْلَقْتُ الْأَبْوَابَ وَ أَسَدَلْتُ السِّتَاتِ وَ أَخَذْتُ رُؤَسَاءَ الْوَفُودِ أَمَاكِنَهُمْ عَلَى مَائِدَةٍ طَوِيلَةٍ وَ الْفُوطُ عَلَى صَدُورِهِمْ... مَا هِيَ إِلَّا لِحْظَاتٍ حَتَّى غُطِيَتِ الْمَائِدَةُ بِالصُّحُوفِ وَ الْإِقْدَاحِ وَ الْأَبَارِيقِ. وَ تَوَافَدَ الْخَدْمُ وَ الطُّهَاءُ وَ عَلَى رَاحَتِهِمْ صَوَانِي الْأُرْزِ وَ الدُّجَاجِ وَ اللَّحْمِ وَ السَّمَكِ وَ الْحُضَارِ وَ الْكَبْكَ وَ الْحَرْدَلِ ، وَ غَيْرَ ذَلِكَ مِنْ ضُرُوبِ الْمَشْهِيَاتِ وَ الْمَقْبَلَاتِ. وَ لَمَّا انْتَهَى الْمُؤْتَمَرُونَ مِنَ الْيَهَامِ كُلِّ مَا عَلَى الْمَائِدَةِ، وَ اضْطَجَعُوا قَلِيلًا إِلَى الْوَرَاءِ وَ فَكُّوا أَرْزَارَ سَتْرَاتِهِمْ وَ قَمَصَاتِهِمْ لِتَأْخِذِ كُرُوشَتِهِمْ دَوْرَهَا الطَّبِيعِي فِي الْمُنَاقِشَاتِ، نَحَضَ رَئِيسُ الْجُلُوسَةِ وَ الْفُوطَةَ لَا تَزَالُ عَلَى صَدْرِهِ وَ قَالَ : وَ الْآنَ سُنُّنَاقِشُ مَشْكَلَةَ الْجُوعِ فِي الْعَالَمِ الثَّلَاثِ. (همان: ۱۳۵)

«ما اکنون آماده حضور در یکی از کنفرانسهای مهم انقلابی هستیم که در یکی کشورهای منطقه برای بررسی مهمترین مسائلی که ملت‌های آنها از آن رنج می‌برند و آنچه آرزوی رسیدن به آن را در سر می‌پروراند برگزار می‌شود و بعد از خوشامدگویی کوتاهی تقاضا می‌شود که همه به جز رؤسای نمایندگی‌ها سالن را ترک کنند چون جلسات سری و در نهایت اهمیت است. درها بسته و پرده‌ها کشیده شد، رؤسای نمایندگی‌ها در جاهایشان بر سر سفره بلندی نشستند در حالی که دستمالی بر سینه شان بود... طولی نکشید سفره از بشقابها و جامها و آبریزها پوشیده شد. خدمتکاران و آشپزها در حالی

که سینی‌های برنج و مرغ و گوشت و ماهی و سبزی و کبک و خردل و انواع دیگر غذاها وارد شدند. و زمانی که شرکت کنندگان در کنفرانس همه خوردنی‌ها را تمام کردند کمی به پشت دراز کشیدند و دکمه‌های لباس هایشان را باز کردند تا معده‌هایشان در طول کنفرانس به طور طبیعی کار کند، رئیس جلسه در حالی که دستمال همچنان بر سینه اش بود برخاست و گفت: اکنون به مشکل گرسنگی جهان سوم می‌پردازیم.»

در این مقاله ماغوط با هنرمندی تمام به مغایرت حرف و عمل رجال سیاست می‌پردازد و بدین وسیله انزجار خود را از آنان بیان می‌کند و به شرح ریاکاری و تزویر سیاست مداران عرب می‌پردازد آنان که در تمامی کارها، نخست منافع و مصالح خودشان را در نظر دارند. او در برابر حقایق تلخ موجود در کشورهای عربی سکوت نمی‌کند بلکه آن را با عبارتهایی لطیف به تصویر می‌کشد. طنز سیاسی او آینه تمام نمای واقعیتهای تلخ و رنجی است که ملت‌های عرب در طول سالیان بار سنگین آن را به دوش می‌کشند. ماغوط با بدبینی تمام، معتقد است که کنفرانس‌های عربی هیچ فایده‌ای برای حل مشکلات بی‌شمار آنان به دنبال نخواهد داشت؛ او به عنوان یک ناقد و اصلاحگر اجتماعی، به جستجوی مشکلات و معضلات زمانه‌اش می‌پردازد و با رویکردی انتقادی و با استفاده از ابزار طنز در پی حل آن مشکلات است. طنز ماغوط بسان شمشیر برانی است که وجدانهای ناآگاه رهبران عرب بیدار می‌کند، او با صدایی بلند، آنچه را که به سبب سکوت در مقابل قضیه فلسطین در حال اتفاق است، فریاد می‌زند. جملات او در کمال سادگی و روانی، آن چنان روح مخاطب را متأثر می‌سازد که به ناگاه درد، تمام وجود او را پر می‌کند و او را به خود می‌آورد. اصولاً هدف یک متن انقلابی همین است؛ برانگیختن و تشویق مردم به انقلاب و ایستادگی در برابر ظلم و بیداد.

او در آثار خود فروپاشی اخلاقی حاکمان منطقه را آشکار کرده است، سخنانی که در نکوهش اوضاع حاکم بر جهان عرب نوشته، از نیشدارترین حرفهایی است که یک صاحب قلم عرب‌زبان نوشته است. او در مذمت رهبران مستبد و بیدادگر می‌گوید: «الطغاة كالأرقام القياسية، لابد و أن تتحطم في يوم في الأيام» (صویلح، ۲۰۰۲م: ۱۱۱)

«حاکمان جائر همانند رکورد هستند، به ناچار روزی از روزها شکسته می‌شوند.»

در واقع سخنان او طعنه و نقد برنده‌ای است که بر تاول فساد و دمل چرکین تباهی و بی-غیرتی سردمداران ممالک عربی نسبت به فلسطین فرود می‌آید، تا خونهای آلوده را به امید بهبود، خارج سازد.

۴,۳,۲ نکوهش و تمسخر ملتهای عرب

ماغوط، تنها حاکمان جوامع عربی را در قضیه فلسطین مقصر نمی‌داند بلکه ملتهای عربی را نیز به علت سستی و بی‌تحریکی آنها در این فاجعه دخیل می‌داند. وی در شعر «حریق الکلمات» ملتهای عربی را به دلیل غرق شدن در باتلاق شهوت، طمع، بی‌اعتنایی و دفاع نکردن از وطن عربی خود ریشخند می‌کند. کسانی که فقط سخن می‌گویند و از پیروزی، انقلاب و حماسه، تنها طالب سمینار، کنفرانس و بیانیه هستند، آنها که نمی‌دانند غیرت و افتخار، جنبش می‌طلبند و حماسه، خون می‌خواهد: «أیها العرب، یا جبلاً من الطحین و اللدّة / یا حقول الرصاص الأعمی / تردون قصبدةً عن فلسطین، عن الفتح و الدّماء.» (ماغوط، ۱۹۷۳: ۷۰)

«ای عرب، ای کوههای آرد و لذت / ای باغهای تیرهای کورکورانه/ شعری از فلسطین و از پیروزی و خون می‌خواهید.»

او از عربها انتقاد می‌کند و با حالتی تمسخرآمیز به آنان نهیب می‌زند، کسانی که تنها جنب و جوشش آنها، اهدای شعری و برگزاری بزرگداشتی است، بدون اینکه از خود بپرسند آنان که هر روز بر این خاک می‌میرند، چه می‌خواستند و چرا کشته شدند، آنان که فقط به دیگران دل خوش کرده‌اند و به این امیدند که کسی خواهد آمد و آنها را نجات خواهد داد، آنان که نبرد و حماسه را از یاد برده‌اند. حالت سستی و بی‌رمق مردم از نظراو دور نمی‌ماند، این حالت سستی و عدم جنبش در میان ملتهای عرب آن چیزی است که او توانسته است با طنزی ظریف، به بهترین شکل آن را به تصویر بکشد:

و لكن من جهةٍ أخرى، لقد درتت الدببة على الرقص / و القردة على الغناء / و البلابل على التعيق / و التمل على الفوضى / التعلب على الوفاء / و الكلب على الغدير / ولم أستطع تدريب انسانٍ عربيٍّ واحدٍ على صُعود الباص من الخلف و التزول من الامام، فكيف يتدريه على الثورة. (ماغوط، سأخون وطني، ۲۰۰۶: ۸۸) «و اما از جهتی دیگر، چارپایان را به رقص و داشتم / و میمونها را به آواز خواندن / و بلبلان را به فریاد زدن / و مورچه را به شورش / و روباه را به وفاداری / و سگان را به بی وفایی / با وجود این نتوانستم به شهروند عربی این نکته را بفهمانم که اتوبوس را از انتها سوار شود و از جلوی آن پیاده، چگونه انقلاب کردن را به او بیاموزم.»

او اعتراف می‌کند که نسلی که با آنها روبروست، انسانی نیستند که بتوان از آنها توقع انقلاب داشت، گویا آنان در برابر انقلاب کردن عقیم هستند. ماغوط چون مصلحی اجتماعی، با

یادآوری میراث حماسی کهن، بر آن است تا از آن الگویی تمام عیار از انقلاب و مبارزه برای دوران معاصر بسازد تا مایهٔ حرکت و حیات انسان معاصر گردد:

فجأةً وَ دُونَ سابقِ إندارٍ... أخذت قطراتٌ من الدَّمِ تقطرُ من قلمي و أظفري المهملة بسببِ الكسلي أو ضغطِ النفقاتِ /.. دَمُ أَحْمُرٍ كدمِ الكرزِ لم أرَ و لم أسمع بمثله منذُ الحروبِ الصليبيةِ و حطينٍ و ذي قارٍ... / و لذلك أنا خائفٌ أن يأتي يومٌ لا نجدُ فيه ما نقدمه لأبي بلدٍ شقيقٍ أو صديقٍ في أي معركةٍ مع عدوه سوى دماءِ الحيضِ وَ الختانِ. (ماغوط، بدوي الأحمر، ۲۰۰۶م: ۱۵۷-۱۵۸)

«ناگهان و بدون اطلاع قبلی از میان مدام و از لای ناخنهایم که به دلیل تنبلی یا فشار هزینه‌ها بدشکل شده بود، خون بیرون زد/ خونی سرخ مثل خون گیلان که از زمان جنگهای صلیبی و حطین و ذیقار دیگر ندیده و نشنیده بودم/ برای همین بیم دارم روزی برسد که دیگر نتوانیم به هیچ کشور برادر و دوستی در جنگ با دشمنانمان جز با خون قاعدگی و ختنه کمک کنیم.»

واپسین فراز این نوشته، تهکمی است به ملت‌های عرب که حماسه را از یاد برده‌اند. وی توجه عربها را به آن روح حماسی موجود در تاریخ عرب جلب می‌کند و خواستار تجلی آن در انسان معاصر است و نگرانی و افسوس خود را از افول آن روحیهٔ حماسی ابراز می‌کند. ماغوط به عنوان ادیبی چیره دست هرچه به اطرافش می‌نگرد انسانی شجاع و قهرمان نمی‌یابد گویا ترس و بی‌غیرتی به بیماری شایع عصر او تبدیل شده است. بنابراین با کنایه‌ای طنزآمیز چنین می‌گوید: «البطولةُ في عصرنا نادرةٌ كالتوابعِ التذكاريةِ» (صویلح، ۲۰۰۲م: ۱۱۱) یعنی: «شجاعت و قهرمانی در زمانهٔ ما، همانند تمبرهای یادگاری کمیاب شده‌اند.»

وی برای دمیدن روحیهٔ حماسی در شریان ملت عرب و بیدار کردن پیکر نیمه خفتهٔ آنان این گونه می‌سراید: «لا أحبُّ أن أعبأ في جنودِ الإحتياطِ/ كالقشِ أو الرَّمْلِ/ أحبُّ أن أكونَ فاتحاً أو أسيراً/ أكرهُ الأمانَ و أزرارَ الإندارِ/ وحرَّاسَ الليليِّ وكتائبَ التموينِ والأشغالِ العامةِ/ أحبُّ كتائبَ الفداءِ». (ماغوط، البدوي الأحمر، ۲۰۰۶م: ۱۵۵) «دوست ندارم که سرباز ذخیره باشم/ و مثل پوشال و ماسه تلنبار شوم/ دوست دارم فاتح باشم یا اسیر/ از آسودگی نفرت دارم/ و از کلیدهای هشدار/ و نگهبانان شب و گردانهای جیره بندی و مشاغل عمومی/ گردانهای فداکاری را دوست دارم.»

محمد ماغوط، شاعر و نویسندهٔ پایداری، پایداری و مقاومت است. از سکوت، بیهودگی، خستگی و خضوع بی‌زار است و خود را در هیأت سرباز فاتحی می‌بیند که شیفتهٔ حضور در خط مقدم جبههٔ پیکار و پیوستن به گردانهای فداکاری است و از اینکه در زمرةٔ نیروهای ذخیره باشد، نفرت دارد. این نوعی روحیهٔ شجاعت و صعلوکی است که از ذهن

شاعری انقلابی تراوش می‌کند، شاعری شورشی و متمرّد و از جان گذشته که چشم در چشم سلاطین و حاکمان می‌دوزد و در چشم اندازی از خشم، خرمن هستی آنان را به آتش می‌کشد. نکته‌ای که نباید از ذهن دور داشت، صداقتی است که در سراسر نوشته‌های ماغوط به چشم می‌خورد. شعار زدگی، ضایعهٔ اسفباری است که موجودیت هر شعر و نوشتهٔ سیاسی را تهدید می‌کند و آن را به باد می‌دهد، محمد ماغوط با عنایت به این تهدید، از یک سو طنزی رندانه و درخشان و آغشته به نیشخند را در جای جای آثارش به کار می‌گیرد و از سوی دیگر، هوشمندانه تلاش می‌کند از گزند شعار زدگی در امان بماند.

یکی از مواضعی که ماغوط با حسرت و اندوه لب به سخن می‌گشاید، مقایسه‌ای است که بین سربازان وطن‌عریش با سربازان دشمنان دارد و در آن به تلاش سربازان دشمن برای رسیدن به سیادت و بزرگی اشاره می‌کند در حالی سربازان وطنش غرق در آسایش و رفاه طلبی و لذت دنیوی هستند:

الجنديّ الارويّ و هو في خضمّ المعركة يحاولُ أن يحمي مؤخرته العسكريّة و الاقتصاديّة و الاستراتيجيّة و الفنيّة و الحضارة كلُّها/ يَينما جندئ العربيّ مشغولٌ بموخرته الجسديّة. (ماغوط، بدوي الأهر، ۲۰۰۶م: ۵۴)

«سربازان اروپایی در اوج جنگ تلاش می‌کنند که از عقبهٔ نظامی و اقتصادی و استراتژیک و فنی و تمدنی خود دفاع کند و این درحالی است که سرباز عرب غرق در لذت جسمی‌اش است.»

او در این بخش به مقایسهٔ سربازان وطن‌عریش و هم‌زمان خارجی‌شان می‌پردازد و با تأسفی دردناک بیان می‌کند: سربازانی که ما در میدان نبرد به آنها امید بسته‌ایم، ایمان و اراده‌ای ضعیف دارند و به فکر هوی و هوسهای نفسانی خودشان هستند و نباید از آنها انتظار حماسه داشت، قلب آنها برای چیز دیگری بجز انسانهای مظلوم و ستم‌دیده می‌تپد. از این رو قابل ستایش نیستند؛ زیرا چنین انسانهایی که خود اسیرند نمی‌توانند آزادی را برای هم‌نوعانشان به ارمغان آورند. از این رو، زمانی که در میدان کارزار با دشمنان قهرمان فاتحی نمی‌بیند، در برابر قهرمان شکست خورده با نفرتی پنهان و به تمسخر آواز سر می‌دهد: عاد البارحة ذلك البطل الرقيق الشفتين/ثرافقه الريح و المدافع الحزينة/و مهمازة الطويل، يلمع كخنجرين عارين/اعطوه شيخاً أو ساقطة/اعطوه هذه النجوم و الرمال اليهودية/ هنا في مُنتصف الجبين /حيثُ مفات الكلمات، تختضّر/أريدُ رصاصة الخلاص/ يا إخواني لَقَدْ نسيْتُ حتّى ملاحكم. (ماغوط، ۱۹۷۳م: ۷۲-۷۳) یعنی: «دیروز، آن قهرمان نازک لب به همراهی باد و توپهای غمین باز آمد و مهمیز بلند او چون دو خنجر برهنه می‌درخشید به او پیرمردی یا پتیاره‌ای

بدهید به او این ستاره‌ها و شنهای یهودی را بدهید/ اینجا درست وسط پیشانی آنجا که صدها کلمه گرد هم هستند/ تیر خلاصی را می‌طلبم/ ای برادرانم حتی نشانه‌های شما را از یاد برده‌ام.»

شاعر آنگاه که شکستهای پیایی عربها را مشاهده می‌کند، دچار یأس و ناامیدی می‌شود و با روحیه‌ای سرشار از حزن و اندوه، خواهان این است که تیر خلاص بر پیشانی خود بزند تا بیش از این شاهد خواری و ذلت عربها نباشد. در جایی دیگر غرق شدن عربها در فساد و تباهی را این گونه توصیف می‌کند: «سَمِّتُكَ أَيُّهَا الشَّعْرُ، أَيُّهَا الْجَيْفَةُ الْخَالِدَةُ / لِبْنَانُ يَحْتَرِقُ / وَ يَثْبُ كَفَرَسٍ عِنْدَ مَدْخَلِ الصَّحْرَاءِ / وَأَنَا أَبْحَثُ عَنْ فِتَاةٍ سَمِينَةٍ احْتَكُ بِهَا فِي الْحَافِلَةِ.» (همان: ۹۶) «ای شعر، ای لاشه جاودان، از تو بی‌زارم/ لبنان می‌سوزد و همچون اسبی در آستانه صحرا می‌جهد/ و من در بین جمعیت به دنبال دختری چاق می‌گردم/ که خود را در اتوبوس به او بمالم.»

معانی اشعار، به وضوح بیان‌کننده فروپاشی مفاهیم ارزشی است. آنجا که طمع و شهوت همه چیز یک ملت را به غارت برده و ارزشها به ضد ارزش تبدیل می‌شوند، دفاع از کیان، هستی و موجودیت، جای خود را به سستی و فساد می‌بخشد. او در انتقاد از ملتهای عرب بگونه‌ای طنزآمیز می‌گوید:

ثُمَّ يَا إِلَهِي كُلُّ الْأُوطَانِ تَنَاؤٌ وَ تَنَاؤٌ، وَ فِي اللَّحْظَةِ الْحَاسِمَةِ تَسْتَيْقِظُ إِلَّا الْوَطْنَ الْعَرَبِيَّ فَيَسْتَيْقِظُ وَ يَسْتَيْقِظُ وَ فِي اللَّحْظَةِ الْحَاسِمَةِ يَنَامُ. (ماغوط، سأخون وطني، ۲۰۰۶م: ۳۰۱) «ای خدای من همه سرزمینها می‌خوابند و می‌خوابند و در لحظه حساس بیدار می‌شوند، جز وطن عربی که بیدار است و بیدار و در لحظه حساس می‌خوابد.»

ماغوط، در رسیدن به اوج قلّه ابداع و نوآوری در استفاده از کلمات طنز، تمسخر و تهکم دردناک، که واقعیت زندگی عربها را به تصویر کشیده است، کاملاً موفق عمل است و جملات سوالی - نقدی او، اسلوب خاصی را برای ایجاد فضای تهکم بیشتر ایجاد می‌کند. سؤالات، پی در پی و پشت سر هم تکرار شده و هر کدام معطوف به انتقاد از یکی از عملکردهای نادرست است؛ به عنوان مثال، در نقد عملکردهای دنیای عرب در نجات فلسطین که همیشه یکی از بزرگترین دل‌مشغولی‌های او بوده است، معتقد است که قبل از آزادسازی فلسطین باید عقل عربی را آزاد کنیم و در طعنه به سختی این کار و تهکم این مطلب که این آزادسازی از آزادسازی فلسطین هم دشوارتر است، چنین می‌گوید:

إِذْ قَبْلَ تَحْرِيرِ فِلَسْطِينَ يَجِبُ تَحْرِيرُ الْعَقْلِ الْعَرَبِيِّ وَ مَعَ أَنَّ هَذِهِ الْمَهْمَةَ أَكْثَرُ صَعُوبَةٍ مِنْ تَحْرِيرِ فِلَسْطِينَ نَفْسِهَا، فَلْنَفْتَرِضْ أَنَّ الْجَمِيعَ آمَنُوا بِهَا وَ لِحُضُورَةِ الْعَمَلِ عَلَى تَحْقِيقِهَا، فَمِنْ أَيْنَ نَبْدَأُ وَ بِأَيَّةِ وَسَائِلٍ؟

بالسيف أم القلم؟ / بحرية التفكير أم بحرية التفكير؟ / بالولاء للنظام أم بالموهبة؟ / باستلهام الماضي أم باستقراء المستقبل؟ / بزيادة الإنتاج أم بالإضراب عن العمل؟ / بوحدّة الصفّ الفلسطيني؟ أم الصفّ العربي؟ أم الصفّ الاسلامي و بأيّها نبدأ؟ (الماغوط، سيف الزهور، ۲۰۰۶م: ۲۸)

«آنگاه قبل از آزاد سازی فلسطین واجب است عقل (انسان) عربی را آزاد کنیم و با وجود اینکه این امر از آزاد سازی فلسطین سخت تر است اینگونه فرض می کنیم که همه به آن ایمان آوردند و به ضروره محقق ساختن آن، در این صورت از کجا آغاز کنیم و با کدامین وسیله؟ با شمشیر و یا با قلم؟/ با آزادی فکر و یا با آزادی تفکر؟/ با محبت و دوستی حکومت و یا با موهبت؟/ با الهام از گذشته و یا با توسل به آینده؟/ با تولید زیاد و یا دست کشیدن از کار؟/ با وحدت فلسطینی ها؟ یا با وحدت اعراب؟ یا وحدت مسلمانان؟ با کدامیک شروع کنیم.»

او چاره پیروزی عربها بر اشغالگران را تغییر اندیشه عربی و رسیدن به وحدت می داند؛ چون تا زمانی که بین آنها وحدت وجود نداشته باشد، نمی توان به این مهم دست یافت. آینده عربها آن چیزی است که او هرگز به استقرار و آرامش آن امیدی ندارد؛ زیرا مشکلات جهان عرب را ریشه ای و اصولی می داند، بر همین پایه معتقد است که اگر از ریشه به مداوای این امور نپردازیم، فقط خود و آینده خود را تباه کرده ایم.

۴،۳،۳ احزاب و گروههای سیاسی

از جمله گروههایی که آماج طنز ماغوط قرار می گیرند، احزاب و جنبشهای سیاسی هستند، کسانی که بدون هیچ گونه اقدام عملی، باعث از دست رفتن فرصتها شده و به آتش اختلافات و تفرقه دامن زده اند واز آغاز اشغال فلسطین و حمله اسرائیل تاکنون فقط شعار داده و قادر به انجام کاری به نفع ملت مظلوم فلسطین، نیستند، او با بیانی طنزآمیز از آنان تشکر می کند:

فشكراً للجميع شكراً للأحزاب والقوى والحركات اليسارية واليمينية والمعتدلة وجميع المفكرين والمنظرين فى الوطن العربى منذ عام ۱۹۴۸ حتى الآن. (ماغوط، ساخون وطنی، ۲۰۰۶م: ۵۰۸) «از همه سپاسگزارم، از احزاب و نیروها و حرکتهاى چپگرا و دسته راستی و میانه رو و همه متفکران و نظریه پردازان جهان عرب از سال ۱۹۴۸م. تاکنون، از همه سپاسگزارم.»

وی از تمامی احزاب سیاسی به ستوه آمده، اینگونه ندا سر می دهد: علينا أن نحزّر الوطن من الحكام و الحكومات، من السّياسية و الأحزاب، في كلّ ما يمكن أن يغتال حرية الإنسان و كرامتهم. (ماغوط، سيف الزهور، ۲۰۰۶م: ۹۴) «باید وطن را از قید حکم فرمایان و حکومت هایشان رهایی

بخشیم، از قید سیاست و احزاب و و هرآنچه ممکن است آزادی و کرامت انسان را از او بگیرد.»

شاید به همین دلیل است که شعر را تنها حزب خود می‌داند: «حزبی الوحيد هو الشعر.» (صویلح، ۲۰۰۲م: ۱۰۷) در واقع، شعر سلاح تیز و برنده او است که توسط آن به دفاع از آزادی و حقوق انسان می‌پردازد. ماغوط به هیچ یک از احزاب و گرایشهای سیاسی روی خوش نشان نمی‌دهد و آنها را به سخره می‌گیرد. وی هرگز پرچم هیچ حزب و گروهی را به دوش نکشید تا به هواداری از این گروه یا آن دسته، کمر به قتل واژه ببندد، او با تکیه بر صداقت و زلالی فطرتش به زمزمه شعری بی‌دروغ و بی‌نقاب بر می‌خیزد و در این راه با هیچ کس تعارف نمی‌کند و هیچ تیره و طایفه‌ای را از نقد تند و گزنده‌اش بی‌نصیب نمی‌گذارد؛ نه حاکمان، نه مزدوران، نه روشنفکران و نه شاعران بی‌درد را.

در جایی دیگر، سیاست‌بازی و مصلحت‌اندیشی گروه‌های سیاسی را مورد انتقاد قرار می‌دهد: إذا كان لكلٍ من القوى و الأحزاب و الطوائف و الميليشيات المسلحة في لبنان خطٌ أحمرٌ أو أخضرٌ أو أصفرٌ تنسحبُ إليه عند الضرورة، فالمواطنُ اللبناني العادي، إلى أين ينسحب. (ماغوط، سأخون وطنی، ۲۰۰۶م: ۹۶)

«زمانی که همه نیروها و احزاب و گروهها، ملیشای مسلح در لبنان خطوط قرمز یا سبز یا زردی دارند که به هنگام ضرورت به سوی آن عقب‌نشینی کنند، پس شهروند عادی لبنانی، به کدامین جهت عقب‌نشینی کند؟»

محمد ماغوط با تهکمی که نسبت به گروههای مختلف دارد، سعی دارد آنان را متوجه این مطلب نماید که شهروند معمولی عرب، تنها قربانی واقعی سیاست بازی آنهاست:

و لذلك، اذا ما قُتِلَ بعدَ اليومِ رضيعٌ على صدرِ أمِّه، أو تلميذٌ في طريقه إلى مدرسةٍ في لبنان، و غير لبنان، فليسوفَ أطلبُ من جميع المحافلِ الدوليةِ ألا تقبلَ بعد الآنَ أي عضوٍ أو مبعوثٍ أو سفيرٍ من هذه المنطقة، الا اذا كانت عصابةُ الریشِ حولَ رأسه و جعبةُ السهامِ و الرماحِ في كتفه، و أوراقُ الشجرِ على عورته. (همان: ۹۶)

«و به خاطر این، از امروز به بعد هرگاه نوزادی روی سینۀ مادرش، یا دانش‌آموزی در راه مدرسه-اش در لبنان و غیر لبنان، کشته شود، از همه محافل بین‌المللی می‌خواهم که عضو جدید یا فرستاده یا سفیری را از این منطقه قبول نکنند، مگر اینکه دسته‌ای از پر روی سرش و نیزه دان، بر روی شانه‌اش باشد، در حالیکه لباسی از برگ درختان به تن دارد.»

او تأکید می‌کند که تنها راه حل مسأله، مبارزه است. پیگیری‌های دیپلماتیک و سیاسی سرزمینهای اشغالی باید جای خودش را به مبارزانی دهد که در اندیشه آزادسازی سرزمینهای عربی باشند. ماغوط از اشغال سرزمینهای عربی، در رنج است، سرخورده و ناامید از مجامع بین-المللی، احزاب سیاسی و مذاکرات صلح، تنها راه نجات از سلطه اشغالگران را در انقلاب و مبارزه مسلحانه می‌داند؛ آنگاه که امیدی به حرکت و قیام ملت‌های عرب، ندارد با لحنی طنزآمیز چنین می‌گوید:

كلُّ ما أريدُه هو الوصول/ بأقصى سرعةٍ إلى السماء/ لأضع السوطَ في قبضةِ الله/ لعلَّه يحزُّننا على الثَّورة.
(ماغوط، ۱۹۷۳م: ۲۹۶) «تمام خواسته من این است که با سرعت به آسمان برسیم/ تا تازیانه را در دست خدا قرار دهم/ شاید او ما را به انقلاب برانگیزد.»

نتیجه‌گیری

این مقاله طنز یکی از شاعران نامی و برجسته ادبیات معاصر عربی؛ یعنی محمد الماغوط را بررسی و تجزیه و تحلیل کرده است و به نتایج ذیل دست یافت:

۱. طنز ماغوط ارتباطی بسیار نزدیک با جامعه عرب دارد؛ زیرا در خلال زبان طنزآمیز خویش به مسائل و مشکلات موجود در جامعه می‌پرداخت..
۲. ماغوط شاعر ادبیات پایداری است؛ چراکه با زبان و قلم طنزآمیز خود، ظلم و ستم استبداد خارجی و داخلی را به باد انتقاد گرفته و رسوا ساخت.
۳. طنز ارتباط بسیار نزدیک و تنگاتنگی با مکتب رئالیسم یا واقعگرایی دارد؛ زیرا منشأ پیدایش این مکتب در ادبیات عربی، مسأله فلسطین است که ماغوط آن را در آثار خویش به تصویر کشید و نشان داد که شاعری واقعگرا است که حقایق تلخ موجود را بیان می‌کند.

منابع و مأخذ

منابع فارسی

۱. آرین پور، یحیی. (۱۳۷۲ش). *از صبا تا نیما؛ جلد دوم، چاپ پنجم*، تهران: انتشارات زوار.
۲. بهزادی اندوه‌جودی، حسین. (۱۳۷۸). *طنز و طنزپردازی در ایران؛ جلد اول*، تهران: نوبهار و صدوق.

۳. بیدج، موسی. (۱۳۸۱). مقاومت و پایداری در شعر عرب از آغاز تا امروز؛ چاپ اول، تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس.

۴- پوینده، محمدجعفر. (۱۳۸۱). سودای مکالمه: تهران، چشمه.

۵- حلبی، علی اصغر. (۱۳۷۷). مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران؛ ج ۱، تهران: انتشارات پیک.

۶- داد، سیما. (۱۳۷۸). فرهنگ اصطلاحات ادبی؛ تهران: مروارید.

۷- موحد، عبدالحسین. (۱۳۸۲). «طنز و خلاقیت»؛ مجله ی پژوهش های ادبی، شماره ۲، از ۱۵۷ تا ۱۷۰.

منابع عربی

۱. صویلح، خلیل (۲۰۰۲). اغتصاب کان و أخواتها؛ دمشق: دارالبلد. ۲. ----- (۲۰۰۲). ۲. نسر الدموع، قراءات فی تجربه محمد الماغوط؛ دمشق: مؤسسه تشرین للصحافه و النشر.

۳. ماغوط، محمد. (۱۹۷۳). الآثار الكامله؛ بیروت: دارالعودة.

۴. ----- (۲۰۰۶). ساء خون وطنی؛ دمشق: دارالمدی.

۵. ----- (۲۰۰۶). سیاف الزهور؛ ط ۲، دمشق: دارالمدی.

۶. ----- (۲۰۰۶). بدوی الأحمر؛ سوریه: دارالمدی.

منابع اینترنتی

۱. سید علوی، سید ابراهیم. (۱۳۸۱). «ادبیات طنز و تعریض»؛ مجله ی اندیشه ی اسلامی ، شماره ۳. <http://www.noormags.com/view/fa/lowserch?text>

۲. عبود، شعبان (۲۰۰۶). «تشیع الماغوط الی مثواه الاخیر»؛ روزنامه ی النهار، آوریل. <http://www.voltairenet.org/article137646.html>

۳. ماغوط، محمد (۲۰۰۶). «سجن العصفور الأحذب».

<http://www.aljazeera.net/porograms/pages>

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال پنجم، دوره جدید، شماره پانزدهم، بهار ۱۳۹۳

السخرية في أعمال محمد الماغوط*

حسن كودرزي لمراسكي

استاذ مساعد بجامعة مازندران

حسين مرتضايي

الماجستير في اللغة العربية و آدابها

الملخص:

تستهدف السخرية مع تعبير مضحك، الانتقاد عن انحرافات المجتمع هادفة إلى إزالة العيوب؛ لأن الأشخاص الذين لا يقدرّون على الانتقاد صراحةً، يلجأون إلى تصريحات غامضة، مضحكة و في بعض الأحيان مريّة لاذعة، للإعراب عن آرائهم النقدية. ومن المجالات التي يمكن للناقد أن يطرقها ليكشف عن المشاكل السائدة بأسلوب فكاهي هو مجال الأدب، إذ إن الأديب يكشف عن الحقائق بلسانه و قلمه و يعبرُ الأدباء و الشعراء الملتزمون في البلاد المختلفة عن أهدافهم بهذه الطريقة. يُعدُّ محمد الماغوط، الأديب و الشاعر السوري، واحداً من هؤلاء الأدباء، حيث حاول أن يزيح الستار عن الواقع المؤلم لمجتمعه و العالم العربي بلغته الفكاهية و يثير عواطف مخاطبيه وأفكارهم في الأمر؛ فقد وُلِد في ظروف سياسية واجتماعية متأزمة وأُعرب عن مشاكل العالم العربي خاصة القضية الفلسطينية. يتناول هذا المقال من خلال انتهاجها للمنهج التحليلي، الأجابة عن سؤال مهمّ هو: كيف تتجلى السخرية في أعمال محمد الماغوط؟ و تتطرق إلى مضامين كالفقر، والتمييز العنصري، والحرية ومقارعة الاستبداد، واحتلال البلدان العربية، دارساً آراءه في هذه القضايا ليعرّف القارئ بفكاهية هذا الأديب السوري الشهير، مشيراً إلى أنّ سخرية الماغوط إصلاحية تماماً و تسعى إلى تحسين ظروف المجتمع.

الكلمات الدلالية: السخرية، التّهكم، المجتمع، محمد الماغوط.

* - تاريخ الوصول: ۱۳۹۱/۰۷/۲۳ تاريخ القبول: ۱۳۹۲/۰۹/۲۴

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: h.goodarzi@umz.ac.ir